

کاری را بکن که دوست داری

میا توکومیتسو | ویرایش‌های دیگر دربارهٔ
موفقیت و خوشبختی | ترجمهٔ آرش رضاپور



سرشناسه : توکومیتسو، میا

Tokumitsu, Miya

زبان و نام پدیدآور : کاری را بکن که دوست داری: و

ترجمه دیگر بی‌نامون

موفقیت را دوست داشته باش: میا توکومیتسو: ترجمه آرش رضایور.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات علم انسان، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.

شابک: 1 - 69 - 8091 - 600 - 978

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Do what you love : and other lies :

about success

..and happiness, 2015

رده بندی کنگره: HD۶۹۵۵

رده بندی دیویی: ۶۵۰ / ۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۴۲۳۱۲

این اثر ترجمه شده است از:

Do What You Love:

And Other Lies About

Success & Happiness

Miya Tokumitsu

Regan Arts, 2015

کاری را بکن که دوست داری

و دروغ های دیگر درباره موفقیت و خوشبختی

نویسنده: میا توکومیتسو

مترجم: آرش رضایپور

ناشر: ترجمان علوم انسانی

دبیر: آستار: مرضیه اکبریپور

مطبع: چاپخانه حمید اقدسی یزدلی

صفحات: ۱۰۰ و ۱۰۱ عکسها و تصاویر

چاپ: زیتون

نوبت چاپ: ششم، ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

پست الکترونیکی: tarjoman.nashr@gmail.com

فروشگاه اینترنتی: www.tarjomaan.shop

حقوق چاپ و نشر در تمام قالب ها اعم از

کاغذی، الکترونیکی و صوتی انحصاراً برای

انتشارات ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

فهرست

- ۹ مقدمه
- ۱۷ اصول اخلاقی کار محبوب
- ۲۳ پیش پرداخت: بدهی و گواهی نامه‌ها
- ۳۳ فصل اول: کاری که دیده می‌شود و وجهه عمومی
- ۵۹ فصل دوم: سراب استقلال
- ۶۳ استقلال در برابر نظارت
- ۶۹ ظهور مدیران
- ۷۳ تدریس و یادگیری مدیریت شده
- ۸۲ پیشه مدیریت
- ۸۹ فصل سوم: نظارت بدهی کاری و امیدپیشگی
- ۹۴ کارآموزان، حق مدیریت و کارکنان موقت
- ۱۱۵ و طبقه
- ۱۲۱ فصل چهارم: استراحت بی استراحت
- ۱۴۵ نتیجه‌گیری
- ۱۵۷ بی نوشت‌ها
- ۱۷۱ نمایه

مقدمه

آن که در هنری مشغول است، باید بداند که این رهگذر، هم به سود می‌رسد و هم به فزونی می‌رسد. او باید خود را بختیاز بداند.

کورنلیس دِ بی^۱، گنجینه طلایی هنرآزاد و والای نقاشی^۲، ۱۶۶۲

رُم، سال ۱۵۰۹. میکل آنژ از خویش راضی نبود. داشت سقف کلیسای سیستین را نقاشی می‌کرد. به دشواری تن و بدنش را پیچ و تاب می‌داد، دست و گردنش را دراز می‌کرد و در همان حال قطرات آزاردهنده رنگ نیز بر سر و صورتش فرود می‌آمدند. در شعری که برای دوستش، جیوانی داپیستوییا^۳، فرستاد این‌گونه شکوه می‌کند: «از این دامی که بدان گرفتار شده‌ام غمباد گرفته‌ام» و «احساس می‌کنم پوستم در جلو کشیده می‌شود، و در پشت چین و چروک می‌خورد. همچون یک کمان سوری،

1. Cornelis de Bie

2. *The Golden Cabinet of the Noble and Liberal Art of Painting*

3. Giovanni da Pistoia

خمیده و دندان‌دندانه». از نظر روانی نیز در وضعیتی بغرنج به سر می‌برد. دربارهٔ «افکار غریبی» نوشت که «قابل تصدیق نبودند» و مغزش را درمی‌نوردیدند. میکل‌آنژ، همچنان که مشت‌هایش را از خشم گره کرده بود، نامه‌اش را چنین خاتمه داد: «من در موقعیت درستی نیستم؛ من نقاش نیستم».^{۲۰}

حرف‌های میکل‌آنژ شگفت‌انگیزند و آشنا. همهٔ ما تجربهٔ روزهای بد کاری را داریم، روزهایی که کارمان به‌راستی همچون دامی می‌نماید که گریزی از آن نیست، و جالب است که می‌شنویم فردی بلندمرتبه، از ورای پانصد سال، همان شکوه‌های پیش‌پافتاده‌ای را به کار می‌برد که امروز نیز مردم از آن‌ها ناآناند. ناخرسندی عالم‌گیر از کار هم مایهٔ طنز است و هم فرصتی برای پیوند انسان‌ها از خلال همدلی و دهم‌منی. اما شاید چیزی که باعث شگفتی می‌شود این است که حتی برای هنرمندی بزرگ هم یکی از محبوب‌ترین آثار سنت هنری غرب، یعنی کلیسای سیستین، در وهلهٔ اول یک پروژهٔ تجاری بود جز محصول کار؛ از یک سو، کار فکری سرشار از تردید و اضطراب طراحی و سپس روان‌دهی چنین اثر پیچیده‌ای و، از سوی دیگر، کار عرق‌ریز و محنت‌افزای درآمیختن رنگ‌ها مطابق نظر پاپ.

افسانه‌های فراوانی پیرامون کار هنری وجود دارند، افسانه‌هایی که بر نقش اشتیاق، نبوغ، بیماری روانی، ایمان، سوء‌مصرف مواد، تمنا، مکاشفات عرفانی، و البته عشق درنگ می‌کنند. با این حال، در نهایت تمامی این انگیزه‌های رمانتیک شده نقاب‌هایی هستند برای پوشاندن این حقیقت ساده که کار کار است، حتی اگر به چیزی والا و زیبا بینجامد. در واقع، اغلب تولیدات هنری «شکوه‌مند» و «متعالی»، از معابد گرفته تا قطعات موسیقی، متضمن مجموعه‌ای دردناک از غم‌باد، گرفتگی عضلانی، خستگی چشم و جوش‌های عصبی بوده‌اند. وانگهی، پریشانی‌های ناشی از یکنواختی و تغییرات خلقی را نیز نباید از یاد برد. اگرچه ممکن است چنین آثاری برآمده از نبوغ فردی باشند،

اما به همین ترتیب گواهی هستند بر نیروهای تاریخی که، به یاری انتظارات و محدودیت‌های خاص خود، ساختارها را شکل می‌دهند، همان‌گونه که مایکل بکساندال^۱، مورخ هنر، در دیباچه کتاب کلاسیکش، نقاشی و تجربه در ایتالیای قرن پانزدهم^۲، می‌نویسد «یک نقاشی قرن پانزدهم ته‌نشست یک رابطه اجتماعی است»^۳. انگیزه‌های میکل آنژ برای نقاشی سقف کلیسای سیستین هرچه باشد - دستمزد، شهرت، دشواری زمین انداختن سخن پاپ - عشق به نقاشی سقف جزء آن‌ها نبوده است.

افسانه‌پردازی ما درباره انگیزه‌های کاری مرزهای هنرهای تجسمی را درمی‌نوردد. امروزه یکی از خوشایندترین روایات کارروایت کسی است که کارش را با عشق انجام می‌دهد. این کارگران آرمانی مشخصاً بدین دلیل موفق و ثروتمند می‌شوند که به کارشان لذت می‌برند، عشقی که از خلال تصمیم‌گیری آزاد و عاقلانه بدان پایبندند، و آن‌ها را به بی‌گناهی و لذت بخش‌ترین راه برای سپری کردن زمان، از ساعت ۹ صبح تا ۶ بعدازظهر، رهنمون می‌سازد. لذت و کار در این داستان به هم تنیده و غیرقابل تفکیک‌اند. این همان تشبیه گریبنده و سه‌گانه مقدسی است که در هر نسل فراخوانده می‌شود و برای جویندگانش الهام‌بخش فداکاری‌های بزرگی بوده است.

در مرکز افسانه کار عاشقانه، این ایده نهفته است که فضیلت (برحق بودن اخلاقی شخصیت) و سرمایه (پول) دوروی یک سکه هستند. ثروت جایی است که تلاش، پشتکار و کمی مهارت فردی وجود داشته باشد. این منطق شالوده‌رؤیای آمریکایی و دیگر ایده‌های مشابه در سرتاسر جهان است که تلاش را عامل تحرک اجتماعی می‌دانند. اگر کسی این قواعد را به کار گیرد و در میانه تندبادهای گذرای

1. Michael Baxandall

2. *Painting and Experience in Fifteenth-Century Italy*

بازار آزاد بدان‌ها پایبند بماند، آنگاه همان‌گونه که ویلی لومن^۱ در نمایشنامه مرگ فروشنده^۲ به پسرش می‌گوید «چیزهای بزرگ اتفاق می‌افتند». ای کاش چنین می‌بود. فضیلت‌های ملازم با جست‌وجوی سرمایه سیال‌اند و در طول زمان تغییر کرده‌اند. کیفیت‌های به‌ظاهر ثابتی که ما ارج می‌نهیم - سخت‌کوشی و مهارت - زمانی مستلزم به تعویق انداختن لذت و قربانی کردن رضایت برای رسیدن به پاداشی بوده‌اند که خواهد آمد، پاداشی که شاید در زندگی بعدی چشم‌انتظار ماست. در میانه قرن بیستم، کار دقیقاً به این دلیل واجد فضیلت بود که جنبه سرگرمی نداشت، چراکه در خدمت پروژه‌های بزرگ‌تر و مانع‌تراز لذات فانی فردی بود. همین پنداره خاص از کار فضیلت‌مند است که در تار و پود اسطوره بنیادین آمریکا تنیده شده است. ^۳ توماس جفرسون مزرعه‌ای داشت که کشت کارانش بردگان بودند، اما در کتاب یادداشت‌هایی در باب ایالت ویرجینیا^۳ (۱۸۷۵) طرحی روحانی و پدرانه از امرارمعاش در مزرعه در انداخت. او می‌نویسد «اگر خداوند برگزیدگانی داشته باشد که فضایل اصیل و حقیقی در جان آن‌ها به ودیعه نهاده شده باشند، آن‌هایی هستند که بر زمین کار می‌کنند. کاران خیالی جفرسون از فساد اخلاقی به دورند، چراکه در اسلوبی پیش‌سرمایه‌دارانه کار می‌کنند. رفاه این کشاورزان مستقل نه به «ضرر و زیان مشتریان و نه به دمدمی مزاج بودن آن‌ها» وابسته است، و بنابراین از فریب‌کاری‌ها و بازی‌های کثیف بازار آزاد در امان‌اند. جفرسون هیچ‌جا ادعا نمی‌کند که کشاورزی شغلی مفرح است (اگر می‌بود که مالکان مزارع مجبور نبودند دیگران را به بردگی بکشانند). در عوض، از آنجایی که امرارمعاش از راه کشاورزی مستلزم کاری امان است - کشاورزی می‌باید پیوسته مراقب «خاک و پیشه‌اش» باشد -، او از رهگذر رهایی از دسیسه‌های دنیوی به فضیلت می‌رسد.

1. Willy Loman

2. *Death of a Salesman*

3. *Notes on the State of Virginia*

امروزه کار ایدئال آمیخته‌ای است از جست‌وجو برای لذت و سرمایه. تجلیات مردمی ثروت و موفقیت، مانند اپرا وینفری، به شکلی خیال‌انگیز، آشکار و با افتخار ادعا می‌کنند که موفقیتشان زایندهٔ عشق به خویشترن بوده است. وینفری طرف‌دارانش را تشویق می‌کند که «بهترین خویش را زندگی کنید». جان مک‌کی، مدیرعامل هول فودز، آشکارا موفقیت تجاری را به عشق پیوند می‌زند. او می‌گوید «در یک بازار سالم، عشق مزایای رقابتی خلاقانه را شکل می‌دهد». وعده‌های امروزین کار به ظاهر بسیار دل‌فریب‌تر از تمامی وعده‌هایی به نظر می‌رسند که به نسل‌های پیشین داده شده بود. وقتی می‌توانید با تبدیل شدن به «بهترین» خویش ثروتمند شوید و اوقاتی خوش را در زندگی سپری کنید، چرا باید به یک وام سی‌ساله با سود ثابت، و خودرویی تن دهید که درست است اما بی‌ارزشی کند، اما هشت سال از تولید آن گذشته؟

باین حال، برخلاف آنچه «عشق» می‌گوید، امروزه کارگران کار بیشتری را در قبال دستمزدی کمتر انجام می‌دهند. درآمد واقعی خانوار در ایالات متحده برای حجم قابل‌توجهی از آمریکایی‌ها دچار رکود شده، یا به شکلی طاقت‌فرسا کاهش یافته است. و این در حالی است که افراد ساعات بیشتری را به شغل یا شغل‌هایشان اختصاص می‌دهند، چراکه پدیدهٔ چندشغلی بودن نیز به شکلی فزاینده رو به افزایش است. مزایا به سرعت تحلیل می‌روند و کارگران دارند کنترل برجسته‌های گوناگون کارشان، از ساعت کاری گرفته تا قواعد بهداشت و ایمنی، را از دست می‌دهند. در همین اثنا، ثروت در دستان عده‌ای اندک جمع می‌شود، آن‌هم نه به خاطر حقوقی که می‌گیرند بلکه، همچنان‌که توماس پیکتی اخیراً نشان داد، چون ارزش سرمایه بسیار سریع‌تر از دستمزد افزایش می‌یابد. مالک بودن، و نه کارکردن، آن چیزی است

که بخش عمده ثروت را تولید می‌کند. ادبیات عشق، اشتیاق و برکت در حالی در کار دستمزدی شکوفا می‌شود که سرمایه‌داری‌ای که در آن همه چیز به برنده می‌رسد^۱ روزه‌روزی بی‌باک‌تر می‌گردد. آیا همه ما دچار توهم شده‌ایم؟ شاید چنین باشد، اما ما خودمان را در اتاقی آینه‌ای به نام «کار همچون تجلی عشق» به دام انداخته‌ایم که خارج شدن از آن دشوار است. شعارهای اغواکننده درباره کار، همچون خودشکوفایی، و تصاویر کار مسرت بخش همه جا هستند. روی یک پلاکارد تبلیغ دوره ام.بی.ای بر روی یک قطار شهری نوشته شده است «موفقیت جایی است که اشتیاق آنجاست». مجله کازمپولیتن^۲، در هر شماره، بخشی به نام «این زندگی را به دست آور» منتشر می‌کند و در آن به زنان جوانی می‌پردازد که مشاغل جذاب و خارق‌العاده را می‌گردانند، مانند مالک فروشگاه لباس روس، کشاورز یا هنرمند خانگی. خود عنوان «این زندگی را به دست آور» آشکارا مشاغل جذاب بت‌واره می‌سازد، یعنی آن‌ها را موضوع خواهش می‌گردانند و هم‌زمان به چیزی فریبنده آن‌ها را قابل دسترس می‌نمایاند. شغل‌های معرکه منتظر شما هستند. آن‌ها چیزهایی که شما می‌خواهید باید انجام دهید «به دست آوردن» آن‌هاست. اما، در واقع، بسیاری از زنانی که در مجله به آن‌ها پرداخته می‌شود مدارک معتبر (و گران‌قیمت)، روابط حرفه‌ای، و تجربه تخصصی فراوانی دارند. فراق‌کنی‌های کار با عشق راه خود را به قلمرو کارهای خدماتی کم‌دستمزد نیز گشوده‌اند؛ یک شرکت ارائه خدمات نظافت در وب‌سایت انتشار آگهی کریگزلیست^۳ چنین متنی را منتشر کرده است: به دنبال «فردی مشتاق» برای نظافت منازل. احتمالاً چند نسل قبل، برای همین آگهی، از واژه مسئولیت‌پذیر به جای مشتاق استفاده می‌شد.

1. winner-take-all capitalism

2. *Cosmopolitan*

3. Craigslist

با توجه به شکاف عمیق میان خیال‌پردازی‌های عامیانه پیرامون کار و عواید واقعی‌ای که امروزه روز اغلب کارگران از قبل کار به دست می‌آورند، وقت آن رسیده است که استعاره‌های «کاری را بکن که دوست داری» را زیر میکروسکوپ بگذاریم. من جای دیگری^۱ گفته‌ام که الگوی «کاری را بکن که دوست داری» دارای ماهیتی خودشیفته‌وار است، یعنی با تشویق مدام ارضای نفس، به شکلی حساب شده، شرایط کاری دیگران را نادیده می‌گیرد. من همچنین بحث کرده‌ام که «کاری را بکن که دوست داری»، با انداختن مشکلات به گردن کارکنان، طرف‌دارانش را در معرض بهره‌کشی و توجیه‌کردن کار بی‌مزد یا کم‌مزد قرار می‌دهد. زمانی که اشتیاق تبدیل به انگیزه کار شود، و این موضوع از نظر اجتماعی نیز پذیرفته شده باشد، دم‌زدن از حقوق یا ساعت کاری معقول می‌شود نشانه بی‌شعوری. کتاب پیش‌رو به بررسی انتظارات دوران کاری‌ای می‌نشیند که در کیش «کاری را بکن که دوست داری» موجودیت می‌یابد. این کارهای هابی را می‌کاود که کارکنان در راستای برآورده ساختن این انتظارات به جان می‌فروشند.

در فصل اول، بدین می‌پردازم که کار چگونگی دیده شدن ما را در فضای عمومی مشخص می‌سازد. عنوان شغلی چیزی است که ما به کمک آن خود را به دیگران معرفی می‌کنیم. این عنوان شغلی است که تعیین می‌کند فرد در مهمانی‌ها یا در شبکه‌های اجتماعی برای چه کسانی «جالب» خواهد بود و برای چه کسانی خیر. من موضوع دیده شدن و دیده نشدن کارمند را از خلال بازنمایی تصویر کارکنان در صنعت سرگرمی بررسی کردم. به ویژه به دو سریال تلویزیونی «همسر خوب»^۱ و «بصیرت یافته»^۲ پرداختم که قهرمانان هر دو آن‌ها، به عنوان کارمند، تغییراتی جدی در موقعیت و وجهه عمومی‌شان به خود می‌بینند. فصل

1. *The Good Wife*

2. *Enlightened*

دوم برخواب و خیال‌های حول استقلال کارکنان، باب شدن مدیریت عمیقاً فضولانه و تکنیک‌های زیرنظرگرفتن متمرکز است. در همان حالی که کارکنان به دنبال مشاغلی هستند که بیشترین میزان آزادی اراده را برایشان به همراه داشته باشد، امروزه بخش بزرگی از کارهای حرفه‌ای، از آموزگاری گرفته تا وکالت، عمیقاً مهارت‌زدایی^۱ می‌شوند و این در حالی است که فشارها برای ابراز رضایت ظاهری از این مشاغل افزایش می‌یابد. چنین تنشی را چگونه می‌توانیم بفهمیم؟ فصل سوم امید را در چشم انداز شغل، و به عنوان انگیزه‌ای برای کار بی‌مزد یا کم‌مزد، می‌کاود. مشاغل دارای امنیت شغلی و پرداخت مناسب دور از دسترس کارآموزان بدون حقوق، کارکنان موقت و اساتید حق‌التدریس قرار دارند. این فصل کلاف عشق و امید را با می‌کند تا کارکرد حقیقی و انضباطی شان را نشان دهد، کارکردی که چیزی نیست جز کار کردن از نیروی کار به قیمتی ارزان، و به نحوی که او خود نیز با آغوش باز پذیرای استعمار شود. فصل آخر نقدی است بر دلیل تراشی‌های «کاری را بکن که دوست داری» در فرهنگ پیش‌کاری معاصرما، یعنی تمایل به انجام ساعات بسیار طولانی کار که به نیازهای سیاسی و زیست‌شناختی ما برای ارتباطات، مراقبت و خواب دست‌اندازی کرده است. این فصل پرده از منطق دروغین بیش‌کاری برمی‌دارد، یعنی نشان می‌دهد بیش‌کاری معیار بهره‌وری است و بدین ترتیب ارزش کاری را زیر سؤال می‌برد که ثمره بیش‌کاری است. این فصل از افسانه‌های کلاسیک افسون‌زدایی کرده و می‌گوید چه کسانی ساعت کاری «قهرمانانه» دارند و کدام افراد خیر.

دیده شدن در جامعه، تحرک اجتماعی و استقلال کاری از وعده‌های کار «محبوب» است. امروزه کارگران، برای آنکه حتی شمه‌ای از آن‌ها را بجوشند،

۱. de-skilling: ورود تکنولوژی به صنعت سبب می‌شود دیگر نیازی به کارگران ماهر وجود نداشته باشد، و کارگران نیمه‌ماهر یا حتی کارگران ساده بتوانند همان کار را به یاری تکنولوژی و با دستمزدی کمتر به انجام رسانند [مترجم].

می‌باید بیش از هر زمان دیگری دست به فداکاری بزنند؛ می‌باید گواهی‌نامه‌های گران‌قیمت (اغلب در قالب مدارک دانشگاهی یا گواهی شرکت در دوره‌ها) کسب کنند، به نظارت فضولانه تن دهند، مشاغل کم‌مزد را بپذیرند و «خاکشان را بخورند»، به حرفه‌ای خاص علاقه‌مند شوند و، صد البته، ساعات طولانی کار کنند. اگر کسی تمامی این کارها را انجام دهد، احتمالاً می‌تواند به جرگه کارمندان ثابت با حقوق مناسب پیوندد، و شاید حتی از کارش لذت هم ببرد.

اصول اخلاقی کار محبوب

چه اتفاقی افتاد که عشق، لذت، سرگرمی و توجه مداوم به خواسته‌های خویش تصویرگر شغل مطلوب به شدند؟ چگونه آن‌ها باعث شدند فداکردن خود را همچون فضیلت ببینیم؟ حتی بی‌اعتزاز تمامی این‌ها، چگونه کار به خودی خود بدل به چنان موضوع ارزشمندی گشت که با همه جا به عنوان یکی از ارکان هستی انسان پذیرفته شد؟

در بطن این پرسش‌ها مفهومی با عنوان اخلاق کار پدید آمد، مفهومی که می‌گوید اخلاقیات در رهیافت فرد به کار و نیز در شیوه‌هایی تجلی می‌یابد که یک جامعه در دوره‌های متفاوت زمانی اصول اخلاقی کار را دریافته و درونی می‌کند. در سال ۱۹۰۵، ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری^۱ بحثی را پیش کشید که هنوز نیز پژواک آن به گوش می‌رسد؛ ارزش‌های پروتستانیسم زاهدانه - کسب ثروت با سخت‌کوشی، تعلیق لذت، تحت انقیاد درآوردن خواسته‌های فردی - معنایی به «روح» سرمایه‌داری داد که در آن کار و کسب ثروت به خودی خود شرافتمندانه بود. وبر با هوشمندی ارتباط میان فضیلت و سرمایه را در آمریکا تشریح کرد. او این کار را به‌ویژه با خوانش دقیق

1. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*

دو کتاب از بنجامین فرانکلین انجام داد، یعنی اشارات ضروری برای آن‌هایی که ژوتمند می‌شوند^۱ (۱۷۳۶) و نصیحت به یک تاجر جوان^۲ (۱۷۴۸). فرانکلین در این متون خوانندگانش را ترغیب می‌کند که پیوسته رفتار و عاداتشان، به‌ویژه ظاهر رفتار و عادات، را به‌گونه‌ای بهبود دهند که منجر به دست آوردن سرمایه و اعتبار گردد. ویرمی نویسد «اکنون تمامی رویکردهای اخلاقی فرانکلین رنگ و بوی فایده‌گرایی^۳ دارد. صداقت فایده دارد، زیرا اعتبار را تضمین می‌کند. خوش قولی، سخت‌کوشی، و صرفه‌جویی نیز به همین ترتیب. و به این دلیل است که آن‌ها فضیلت هستند»^۴.

این فضیلت‌ها کسب و کار سرمایه را شکل دادند و به‌وسیله آن شکل گرفتند. و برآمده می‌کند که اگرچه تکانه‌هایی همچون حرص و آرزمان و مکان را درمی‌نوردند،^۵ روحیه‌مانند روحیه قطع‌ای که از فرانکلین نقل کردیم - که با تحسین یک خلق روبه‌رو بودیم در دوره باستان و چه در قرون وسطا به‌عنوان تبلور آزمندانانه‌ترین روحیه‌ها و تظاهر مشقی و اخلاقی فاقد مناعت نهی می‌گردد^۶. روح سرمایه‌داری انسان را به خدمت کار خویش درمی‌انهد، و این در حالی است که پیش‌ترین رابطه معکوس بود.

آموزه‌های فرانکلین پیرامون بهسازی خویشتن از راه کسب و کار در روح آمریکایی‌ها ریشه دواند و شکوفا شد، چنان‌که امروزه نیز شالوده‌های این نظام ارزشی - اینکه کار به خودی خود امری اخلاقی است، و درآمد بازتابی است از شخصیت - استوار مانده‌اند. چالش‌هایی هم وجود داشت؛ در رفت‌وآمد

1. Necessary Hints to Those That Would Be Rich

2. Advice to a Young Tradesman

3. utilitarianism

۴. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۵۹.

نسل‌ها، جنبش‌های مقاومت مهمی در برابر این نظام ارزشی قد علم کرده‌اند. سازمان‌های قدرتمند کار که برای کاهش ساعت کاری جنگیدند و ظهور بی دلیل شغل‌ها را تحت عنوان «کار تراشی»^۱ به ریشخند گرفتند، حزب‌های فعال سوسیالیست و کمونیست در قرون نوزده و بیست، و جنبش حقوق مدنی که به مبارزه با بی‌عدالتی نژادی در اقتصاد پرداخت تنها مثنی از این خروار هستند. با این حال، امروزه اعتقاد به اخلاقی بودن کاری که در خدمت منافع فرد است دوباره قدرت یافته است. تفاوت میان نسخه امروزین با نسخه زمان فرانکلین در آن چیزی نهفته است که سازنده تلاش فضیلت‌مند است. خوش‌قولی، صرفه‌جویی و سخت‌کوشی فرانکلین همگی نیازمند حدی از چشم‌پوشی از خرابی‌ها و سرکوب خواسته‌های فوری بود. وانگهی، در زمان فرانکلین، اشتیاق در انجام وظایف کاری موضوعیتی نداشت؛ در واقع هر قدر کار کمتر لذت بخش می‌بود، بهتر بود. نیکیل ساوال^۲، در کتاب اتافک‌نشین: تاریخ محرمانه دفتر کار^۳، به بررسی یک کتابچه به نام «متبرک باد کار شاق»^۴ می‌پردازد که نوشته مسیحی اوج‌گراستی به نام ویلیام گیت^۵ است. گیت می‌گوید شاید کار شاق خوشایند نباشد، اما حاصل آن آسایش و پیشرفت در زندگی است، و به همین دلیل کارگران می‌باید بدان افتخار کنند.^۶ امروزه، کار ملال‌آور تقدیری است که می‌باید تا حد امکان از آن اجتناب کرد. رساله‌هایی مانند کتاب مارشا سینتار^۷ به نام کاری را بکن که دوست داری و پول خواهد آمد^۸ (۱۹۸۷) خیلی وقت پیش «متبرک باد کار شاق» را از کتابخانه‌ها بیرون راندند.

1. make work

2. Nikil Saval

3. *Cubed: A Secret History of the Office*4. *Blessed Be Drudgery*

5. William Gannett

6. Marsha Sinetar

7. *Do What You Love and the Money Will Follow*

شادی، عشق، اشتیاق و اغنای استعداد‌های فردی فضیلت‌های امروزی کار هستند. استیو جابز، مدیرعامل پیشین اپل، گفته است «تنها راه انجام کار خارق‌العاده این است که عاشق کاری باشید که می‌کنید». عبارت «کار خارق‌العاده» در گوش آدم همان زنگ «کار خیر» مسیحی را دارد. چه پیام دل‌فریبی! کاری که سرگرم‌کننده است، کارگر عاشقش است، خواسته‌های او را برآورده می‌سازد، و نه تنها به تولید ثروت می‌انجامد بلکه، چون لذت‌بخش است، کار خوبی نیز هست. در واقع، کار محبوب تنها کاری است که می‌تواند خارق‌العاده باشد. احتیاجی نیست برای آن از خودگذشتگی کنی، نیازهای دیگران را در نظر آری یا، به هوای خوشبختی در آینده، چشم بر خواسته‌های فعلی‌ات ببندی. جابز تنها کسی نبود که چنین پیامی می‌داد. وقتی صحبت از کار به میان می‌آید، اندرسون کوپر، مجری برنامه‌ی ان، نصیحتی را تکرار می‌کند که مادرش زمانی به او گفت که فارغ‌التحصیلی جابز در دانشگاه بییل بود و سخت در اندیشه آینده: «به دنبال سعادت باش». هیچ مهم‌تر نیست وجوی سعادت مستلزم داشتن یک حساب سپرده بانکی، یا در تضاد با اهداف اجتماعی باشد، یا آشکارا به دیگران آسیب رساند (اگر سعادت شما در قاچاق بین‌المللی اسلحه باشد چه؟). چه اتفاقی افتاد که وقف کردن تک بعدی خویش بر لذت فردی بر قناعت و فروتنی چیرگی یافت و تبدیل به طریق کار اخلاقی شد؟

فرزندان سال‌های پس از جنگ جهانی دوم موعظه‌های فرانکلین را به‌طور کامل بازساختند. تام ولف^۱ در سال ۱۹۷۶ مقاله مشهوری با عنوان «دههٔ من»^۲ و سومین بیداری بزرگ^۳ در مجله نیویورک منتشر کرد و در آن به تغییراتی پرداخت که در عاملیت آمریکایی رخ می‌نمودند. او نوشت «رؤیای کیمیاگری قدیم تبدیل فلزات پایه به طلا

1. Anderson Cooper

2. Tom Wolfe

3. "The 'Me' Decade and the Third Great Awakening"

بود. رؤیای کیمیاگری جدید این است: تغییر شخصیت فرد، بازسازی، دگرگون‌سازی، تعالی بخشی و صیقل دادن خویشتن فرد... و مشاهده، مطالعه و توجه به آن. (من!)»^{۱۱}. دولت پس از جنگ آمریکا مبالغ بی سابقه‌ای را صرف تقریباً «تمامی طبقات اجتماعی» کرده بود، به استثنای آن‌هایی که بسیار فقیر بودند. «فرد عادی» (یعنی سفیدپوست) اکنون مالک «چیزهایی بود که برای فهمیدن استعدادهای انسانی‌اش بدن‌ها نیاز داشت: درآمد مازاد (در صورت لزوم)، آزادی سیاسی، وقت آزاد (فراغت) و رهایی از کار طاقت فرسا»^{۱۲}. البته کارگران به جای آنکه از این منابع در جهت ساختن جامعه‌ای انقلابی و برابر سود برند آن‌ها را وقف تن‌آسایی ای کردند که پیش‌تر از ایشان دریغ شده بود، یعنی لذت‌فکرکردن پیرامون خودشان. زمانی تنها اشراف و بورژواهای ثروتمند بودند که به پالایش طبع و رفتارشان می‌پرداختند، اما در نیمه دوم قرن بیست این انحصار شکسته شد. برابری در اوقات فراغت و پیش‌درآمد خالص اجازه داد افراد، برای فرهیخته‌مآب شدن، به رفتارهای عجیب و غریب‌سال‌همال دهند.^{۱۳}

ولف اشاره می‌کند که بسیاری از «جنبش‌های من‌گرا» در دهه ۱۹۷۰ به روان‌کاوی، تجربه روان‌گردان‌ها، ادیان شرقی، ادیان غربی، ساینتولوژی^{۱۴}، یا ترکیبی از آن‌ها روی می‌آوردند تا به اعضایشان کمک کنند نوعی «من» واقعی و اصیل را در خود بیابند. بدین ترتیب، این جنبش‌ها جنبه‌ای معنوی و زاهدانه داشتند که دقیقاً همان فصل مشترکشان با روح پروتستانی سرمایه‌داری است. اگر کار و جست‌وجوی سرمایه فضیلت باشد، و خودکاو بی‌وقفه نیز فضیلت باشد، بنابراین تعقیب سرمایه در حین پرداختن به خویشتن بی‌گمان ایدئال است. بدین ترتیب «کاری را بکن که دوست داری»، در تصور عامه، یک موضوع لوکس یا یک مزیت نبود، بلکه وظیفه و چشمداشت بود. و تبدیل شد به امری نیک.

۱. Scientology: فرقه‌ای مذهبی علمی که به دست رون هابارد پایه‌گذاری شد [مترجم].

پیامدهای فرهنگی چنین تمرکز شدیدی بر «من» فراتر از بازتعریف صرف اخلاق کاری پروتستانی در قالب «کاری را بکن که دوست داری» بود، چراکه در واقع شالوده‌ای برای همه چیز فراهم آورد، از گرایش عمومی به آزادی‌گرایی بگیرد که آزادی را بر مبنای استقلال فردی تعریف می‌کند، تا فرهنگ خودیاری که در صدر فهرست پر فروش‌ها جا خوش کرده است. همین تمرکز تشدید شده است که «انتخاب» را، به دروغ، همچون مسبب اصلی تمامی شرایط زندگی فرد می‌نمایاند. اگر افراد به این دلیل موفق هستند که شغلی پرمفعت را «انتخاب» کرده‌اند که دوستش دارند، پس افراد دیگر نیز می‌باید فقرو تحت استثمار بودن را «انتخاب» کرده باشند. از همین روی بود که رئیس جمهور رونالد ریگان، بی‌رحمانه، به تکلیف فقر پرداخت و تأکید کرد آن‌ها فریب کارانه خود را فقیر نشان می‌دهند تا از کمک‌های حمایتی دولت استفاده کنند، و بدین ترتیب خون مالیات‌دهنده‌ها را می‌تواند برای ریسکان به سرعت عمومیت یافت، چراکه برای رأی دهندگان سفیدپوست، طبقه متوسط و ثروتمندش (و همچنین برای آن‌هایی که سودای پیوستن بدین جرگه را در ذهن تأییدی مسرت بخش بود؛ آن‌ها که دهه‌ها تحت انتقادهای شدید برآمده از حقوق مدنی و جنبش‌های ضد جنگ قرار داشتند تشنه چنین تأییدی بودند.

اگرچه اخلاق کاری پروتستانی هم هرگز جایی برای همدلی نداشت، اما بی‌خیالی تمام عیاری که اصرار بر «کاری را بکن که دوست داری» و فرهنگ «من» به ارمغان آوردند هولناک است. شکایت از بهره‌کشی، و درخواست شرایط کاری بهتر، گناهایی در حد تردید در اراده خداوند نیستند، بلکه صرفاً حرف‌هایی ناخوشایندند. به هر حال، کارگران به جای غرغر کردن به راحتی می‌توانند شخصاً شغلی دیگر، با حقوقی بهتر را انتخاب کنند؛ آن‌ها می‌توانند زندگی آسوده‌تر و «رضایت بخش»‌تر را برگزینند.

پس چه چیزی مانع می‌شود که همه آدم‌ها بروند خوش بگذرانند و پول در بیاورند و مردمان خوبی باشند؟ خب، ابتدا فرد باید کارهایی انجام دهد.

پیش پرداخت: بدهی و گواهی نامه‌ها

آرون براون^۱ نویسنده، کمی پس از فارغ‌التحصیلی از دوره گران قیمت هنرهای زیبا، شغلی در «کتاب فروشی بارنز و نوبل در دانشگاه کلمبیا»^۲ دست و پا کرد. «من هومر و لاک را برای دانشجویان سال اولی تحلیل می‌کردم»^۳. اگرچه اغلب سال اولی‌ها تصویرروشنی از زندگی شغلی آینده‌شان ندارند، اما بیراه نیست اگر بگوییم کار در فروشگاه زنجیره‌ای و بازکردن جعبه مقوایی^۴ را هم به چشم شغل دائم نگاه نمی‌کنند. قرار بود این دانشکده مسیری برای رسیدن به شغلی دلخواه باشد که شاغلانش به کارکنان^۵ می‌روم‌اند. چنین کارکنانی پولی هنگفت درمی‌آورند - پول خرید ماشین‌های لوکس و تغییر مکان آسپزخانه - آن‌ها نه با کلنگ زدن یا راندن لیفتراک، بلکه با به کار انداختن مغزشان^۶ که تنها راه پیوستن به این جماعت خوشبخت گرفتن مدرک هنرهای زیباست. هنوز چند زیادی صادق است اما، بسیار بیشتر از آنکه استادی در یک رشته دانشگاهی توجه مردم را به این رشته جلب کند، دورسوی حرفه‌ای‌گرایی و آسایش طبقه متوسط بالاست که آن‌ها را تحریک می‌کند رشته هنرهای زیبا را انتخاب کنند و فارغ‌التحصیل شوند (و این مایه تعجب بسیاری از اساتید رشته است). چنین وعده‌هایی آن قدر دل‌فریب هستند که مردم حاضرند پول کلانی بالای آن‌ها بدهند. امروزه بیش از پنجاه دانشکده و کالج در ایالات متحده شهریه سالانه‌ای بیش از ۶۰ هزار دلار

1. Aaron Braun

2. Columbia University Barnes & Noble

۳. منظور کارهای پاره‌وقت دانشجویی است که بسیاری از دانشجویان پیش از فارغ‌التحصیلی و درازای حقوقی اندک انجام می‌دهند [مترجم].

دریافت می‌کنند.^{۱۶} مردم این هزینه‌ها را تنها بدان دلیل پرداخت نمی‌کنند که بعد از فارغ‌التحصیلی «تغییرات بزرگی در زندگی شان روی دهد»، بلکه همچنین چون می‌دانند هزینه نگرفتن دست‌کم یک مدرک دانشگاهی بسیار زیاد است.

علی‌رغم هزینه شهریه دانشگاه، که باعث زخم معده می‌شود، دریافتی دارندگان مدرک دانشگاهی در طول زندگی کاری شان بیشتری از آن‌هایی است که فاقد مدرک‌اند. در سال ۲۰۱۳، حقوق کارکنانی که چهار سال تحصیلات دانشگاهی داشتند ۹۸ درصد بیش از فاقدان مدرک بود. همچنان‌که شهریه دانشگاه‌ها افزایش یافته است، این شکاف حقوقی نیز در طول سال‌ها بیشتر شده است.^{۱۷} وانگهی، اگر هزینه‌های دانشگاه را، ولو آنکه بسیار زیاد باشد، از تفاوت میان مبلغ دریافتی، در طول عمر، بین دارندگان و فاقدان مدرک کم کنیم، به عنوان مثال، دلار می‌رسیم، یعنی تاوان نداشتن مدرک نیم میلیون دلار است.^{۱۸} بنابراین در «مجلسه القاعده»، «می‌ارزد». اما رابرت رایش، وزیر پیشین کار در کابینه بیل کلینتون، مسئله مهمی اشاره می‌کند: درست است که شکاف دستمزدی بزرگ و فزاینده‌ای میان دارندگان و فاقدان مدرک وجود دارد، اما دلیلش صرفاً این است که دستمزد فاقدان مدرک به شدت کاهش یافته است. بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در مشاغلی استخدام می‌شوند که به‌راستی نیازی به مدرک تحصیلی ندارند، این امر به نوبه خود فاقدان مدرک را به سمت مشاغلی سوق می‌دهد که حقوق کمتری دارند، البته اگر اصولاً بتوانند شغلی پیدا کنند. این رویه باعث شده است که دستمزدها روی هم رفته کاهش یابند.^{۱۹} به همین ترتیب، اگرچه مدرک دانشگاهی پیش‌نیاز پیوستن به طبقه متوسط است، اما طبقه متوسط آن‌قدرها هم توانمند نیست. یعنی، درحالی‌که سهم طبقات بالا از ثروت اجتماعی افزایش می‌یابد، سهم

طبقه متوسط رو به کاهش است.^{۲۰} رایش می نویسد «با توجه به تمامی این موارد، گرفتن مدرک دانشگاهی ارزش هزینه دارد چراکه دست کم باعث می شود یک جوان، حتی اگر پیشرفت نکند، عقب نیفتد»^{۲۱}.

با پیوستن کارهای تولیدی و خدماتی ای که حقوقی آبرومندانه داشتند به خاطره‌ها (از طریق انتقال این نوع مشاغل به کشورهای دیگر، خودکارسدن، یا حذفشان)، چشم پوشیدن بر مدرک دانشگاهی کارگران را محکوم می کند یک عمر با حقوق ناچیز، کار مشروط، و زندگی ای سرکنند که روی هم رفته متزلزل است. در ایالات متحده، وجود برنامه ضعیف رفاه و تأمین اجتماعی بدین معناست که افرادی که دستمزد پایین دریافت می کنند باید برای برآورده کردن نیازهای اولیه شان، مانند غذا، سرپناه و مراقبت پزشکی، به تقابلی بی اندازه دست یازند (این مسائل محدود به ایالات متحده نیست، و حکومت ها در سراسر جهان در حال افزایش شهریه دانشگاه ها یا پرداخت آن ها به بخش خصوصی، و هم زمان کاهش خدمات اجتماعی هستند).

اما آیا خانواده های متوسط آمریکایی توانایی امضای چکی به مبلغ ۶۰ هزار دلار یا ۳۰ هزار دلار یا حتی ۱۰ هزار دلار برای هر فرزند، به ازای هر سال و به مدت چهار سال، را دارند؟ ندارند. عمدتاً به همین دلیل است که کلاس های دوره کارشناسی در مدارس برتر خصوصی و، به شکلی فزاینده، مدارس برتر دولتی پذیرای دانشجویانی برآمده از خانواده های غیرمتوسط و با درآمد خانوار شش رقمی هستند. در سال ۲۰۱۷، بیش از نیمی از دانشجویان ورودی دانشگاه هاروارد درآمد سالانه خانواده شان را بین ۱۲۵ هزار دلار تا ۲۵۰ هزار دلار اعلام کردند، و ۱۴ درصد دانشجویان برآمده از خانواده هایی هستند که بیش از ۵۰۰ هزار دلار در سال درآمد دارند. بر اساس گزارش مرکز آمار ایالات متحده، درآمد خانواده های متوسط آمریکایی حدود ۵۰ هزار دلار است.^{۲۲} هاروارد و تعدادی دیگر از ثروتمندترین مدارس

خصوصی، به شکلی ستایش برانگیز، کمک هزینه‌های مالی سخاوتمندانه‌ای ارائه می‌کنند، اما اگر مدارک شما فاقد چیزهایی باشد که چشم‌هیئت پذیرش دانشگاه‌های لیگ آیوی^۱ را بگیرد، مانند نمرات چشمگیر آزمون‌ها یا مهارت در بازی اسکواش، باز هم جای نگرانی نیست؛ هزاران مؤسسه تحصیلات عالی در سرتاسر کشور وجود دارند که بسیاری از آن‌ها از هاروارد گران‌ترند، و فهرست بلندبالایی از وام‌های عمومی و خصوصی دارند که هزینه شهریه شما را پوشش دهند. تاریخچه تسهیلات فدرال برای شهریه دانشگاه طولانی و، در آغاز، متأثر از پیشرفت‌های نویدبخش بود (کمک هزینه‌های معقول پرداخت دانشگاه‌های دولتی، قانون حمایت از کهنه‌سربازها^۲). از مرور جزئیات صرف نظر می‌کنم، اما امروزه میزان کمک‌های دانشجویان بیش از ۱ تریلیون دلار است، یعنی رقمی که تقریباً تمامی اشکال دیگر بدهی در آمریکا، از جمله بدهی کارت‌های اعتباری، را تحت الشعاع قرار می‌دهد. بدهی دانشجویان، برخلاف دیگر بدهی‌های اشخاص حقیقی، با ورشکستگی از میان نمی‌رود، بنابراین در پرداخت وام‌های دانشجویی خصوصی یا فدرال وام‌گیرندگان را در معرض ریسک‌هایی تهاجمی قرار می‌دهد، راهکارهایی همچون مسدودسازی حقوق، تملیک مالیات مستردشده و جوایز لاتاری و، بدتر از همه، ممانعت از پرداخت‌های تأمین اجتماعی در آینده^۳.

اینکه بهای مدارک و گواهی‌نامه‌هایی که طبقه متوسط برای کار نیاز دارند به ده‌ها هزار دلار می‌رسد چه معنایی دارد؟ یعنی تعداد بی‌شماری از کارکنان ماهر در سیطره بدهی‌های سنگین کار می‌کنند. آن‌ها آزادی کمتری برای نوآوری و

۱. Ivy League: هشت دانشگاه خصوصی برتر ایالات متحده، شامل دانشگاه‌های براون، کرنل، کلمبیا، هاروارد، دارتموث، پنسیلوانیا، پرینستون، ویلیامز، آیوی به معنای پیچک است، و علت این نام‌گذاری بناهای پوشیده با پیچک این دانشگاه‌هاست [مترجم].

۲. GI Bill: قانونی برای حمایت از سربازان بازگشته از جنگ جهانی دوم که در دوران ریاست جمهوری روزولت به تصویب رسید، و شامل مزایای گوناگون از جمله کمک هزینه‌های دانشگاهی بود [مترجم].

به چالش کشیدن وضع موجود دارند، که هم خروجی کار را شامل می‌شود و هم شرایط کاری را. آن‌ها، ناگزیر، مطیع‌تر و پذیرنده‌تر خواهند شد و به هر کاری، تحت هر شرایطی، تن خواهند داد. بخش بزرگی از نیروی کار، اگر نگوییم تمام عمر، دست‌کم دهه‌ها تحت چنین شرایطی کار خواهند کرد: هزینه‌های مدارکشان را پرداخت می‌کنند و سپس بدهی‌های بزرگ و گریزناپذیر به سراغشان می‌آید. همان‌طور که کریس میسانو^۱ می‌نویسد، تبدیل شدن بخش عمده طبقه متوسط به طبقه بدهکاران شیوه‌ای رذیله برای کنترل اجتماعی، در پسِ ظاهری شادمان، است:

نبوغ چنین شیوه‌ای در کنترل اجتماعی در این است که مشارکت فعال جمعیت را، برای برساخت قواعد خود، جلب می‌کند. این شیوه، با کشتن حلقه‌های بیشتر و بیشتری از جمعیت به مدار سرمایه مالی، فرایند سرمایه‌داری را آکنده از روحی می‌سازد که با هنجارهای دمکراتیکی همچون مشارکت و فرصت‌های برابر سازگار است. گذشته از همه چیز، چه چیزی می‌تواند شکلی تراز این باشد که همه به تحصیلات دانشگاهی دسترسی داشته باشند. ظاهر، بتوانند هرچه استعداد در توان دارند برای موفقیت به کار گیرند؟

خیانت اولیه «کاری را بکن که دوست داری» در همین جا نهفته است، یعنی ترغیب «به انجام دادنی» که، به شکلی دروغین، دمکراتیک است و به نظر می‌رسد، به شکلی برابر، می‌توان برای همگان تجویزش کرد. شاید هر کس بتواند کاری را انجام دهد که دوست دارد، اما تنها ثروتمندان هستند که می‌توانند بدون رفتن زیر بار بدهی از پس انجام آن برآیند.

این راهکارها، حتی در زمان فراوانی نیز، مسئله‌ساز و غیرعادلانه‌اند. آنچه آن‌ها را خانمان برانداز می‌سازد دقیقاً این است که دانشجویان مشتاق و مقروض

بابت چیزی پول پرداخت می‌کنند که برباد رفته است، یعنی بابت شغلی حرفه‌ای، با حقوقی چاق و چله که از عهده بدهی هایشان برآید. در طول دهه گذشته، دستمزد کارکنان بین ۲۵ تا ۳۴ سال با مدرک لیسانس در واقع ۱۵ درصد سقوط کرده، و این در حالی است که مجموع بدهی دانشجویان ۲۴ درصد افزایش یافته است. وانگهی، تازه فارغ‌التحصیلان به راحتی هم نمی‌توانند کار با حقوق پیدا کنند. کارآموزی بدون حقوق به چشم انداز مشاغل حرفه‌ای رسوخ کرده، دستمزدها را پایین آورده و موانع شغلی بیشتری در عرصه‌هایی همچون رسانه، هنر و سیاست‌گذاری دولتی (هرچند تنها محدود به حوزه‌های مذکور نیست) ایجاد کرده است. مشاغل بدون نیاز به سابقه کار، یعنی مشاغلی که به تازه‌کارها حقوق می‌دهد تا فتوکپی بگیرند، یا چند دقیقه‌ای در جلسات حضور یابند، و هم‌زمان اصول حرفه‌ای رانیز بیاموزند، دارند به تاریخ می‌پیوندند. سایر مشاغل حرفه‌ای - در حقوق، گهگاه، پزشکی و روزنامه‌نگاری - اغلب نیازمند مدارک اضافی نیز هستند، که خود یعنی هم بیشتر.

کسانی که آن قدر خوشبخت‌اند که شغل خود را بیابند، اغلب، متوجه می‌شوند که باز هم شرایط کاری شان سنخیتی با آن وعده‌های شیرینی ندارد که در سخنرانی‌های جشن فارغ‌التحصیلی بدان‌ها داده بودند و زنگش هنوز در گوششان است. آن‌ها در مراسم فارغ‌التحصیلی می‌شنوند که کار می‌تواند - و باید - تجلی اشتیاق باشد و تحقق رؤیاها نماینده عشق باشد و ابزار بهبود خویشتن. شاید برای عده‌ای چنین باشد، اما حتی این جماعت خوش اقبال نیز مجبور خواهند بود، گهگاه، مشتریان نفرت‌انگیز یا ملال ناشی از کارهای دفتری را تحمل کنند. به هر تقدیر، بسیاری درمی‌یابند کار حرفه‌ای آن قدری هم نیاز به آن مهارت‌های تحلیلی‌ای ندارد که چنان پول پایشان داده‌اند. تحلیلگران جوان در ملالکده‌وال استریت اگرچه حقوق خوبی دریافت می‌کنند، اما به سرعت

می‌فهمند مهارت‌های موردنیاز برای انجام کارشان مهارت در مایکروسافت اکسل است، به علاوه تمایل به انجام سه روز کار متوالی بدون خواب، وکلای تازه فارغ‌التحصیل شده از دانشگاه‌های لیگ آیوی مصیبت «بررسی اسناد» را تحمل می‌کنند، یعنی جست‌وجوی جعبه‌های مدارک به دنبال اسامی و اصطلاحات مشخص شده، به مدت ۱۶ ساعت در روز، و در پرزرق‌وبرق‌ترین بنگاه‌های حقوقی کشور. این‌ها مشاغل حرفه‌ای خوبی هستند. اگر زنبورهای کارگر جوان بتوانند از افسردگی و سرخوردگی حذر کنند یا، به دلیل مشکلات سلامتی، وظایف خانوادگی یا دیگر مسائل پیش‌بینی نشده زندگی، کنار گذاشته نشوند، شاید واقعاً به ثروت، احترام عمومی و آشپزخانه‌های زیبا هم برسند.

شاید مشکلات از خود کار بلکه از رئیس‌ها و شرکت‌هاست، و علاجه هم رؤیای خوش آب و هوا و استقلال‌گرمی خوداشتغالی باشد. چنین کارهایی تصویری دوست‌داشتنی و زیبا دارند. طرح گرافیکی که برای خودش، در استودیوی خانگی‌اش در بروکلین... نه، برلین کار می‌کند مالک یک نانوايي که، در نور طلایی صبح، آرد تازه آسیاب شده را برمی‌دارد. اما واقعیت این نوع کارها نیز طاقت‌فرساست، به ویژه برای آن‌هایی که نه هزینه‌های استارت‌آپ را دارند، و نه والدینی متمول که بتوانند در مرحله طولانی افتان و خیزان رفتن پیش از شکوفایی احتمالی حمایتشان کنند. براساس گزارش اتحادیه حق‌الزحمه‌ای‌های نیویورک، ۲۹ درصد از اعضای این اتحادیه در سال ۲۰۱۰ سودی معادل ۲۵ هزار دلار یا کمتر، از طریق کارکردن در آنچه به اقتصاد گیگ^۲ موسوم است، به دست آورده‌اند، آن هم در یکی از گران‌ترین شهرهای جهان، بدون هیچ مزایایی. تازه بسیاری از مشاغل

1. Freelancers

۲. gig economy: نظام بازار آزاد کار که بر موقعیت‌های موقت شغلی استوار است و در آن، کارفرمایان به‌جای استخدام نیرو بخش‌های گوناگونی از کارها را به افراد حق‌الزحمه‌ای برون‌سپاری می‌کنند تا به شکل پروژه‌ای انجامشان دهند [مترجم].

موقت نیز به گواهی نامه‌ها و مدارکی نیاز دارند؛ مربی‌ها، برای آنکه در یکی از بزرگ‌ترین باشگاه‌های یوگا در شهر نیویورک کلاس بگیرند، باید یک دوره آموزشی تمام‌وقت ۱۲ هزار دلاری را به هزینه خودشان بگذرانند.^۸ طراحان و تدوینگران آزادکار می‌باید، برای گرفتن کار موقت، مدارک تحصیلی‌شان را نشان دهند. همین اتفاق، دهه‌ها قبل، برای افرادی که از راه خلاقیتشان امرار معاش می‌کردند افتاد، که سودای استقلال و تمجید شدن داشتند. ظهور ام.اف.ای باعث شد هنرهای نمایشی، نویسندگی خلاق، و هنرهای تصویری وابسته به مدرک شوند. مطمئناً گهگاهی اتفاق می‌افتد که «هنرمندی بیرونی» راه خود را به درون بگشاید، اما قتل بنگاه‌ها، گالری‌ها، کمک هزینه‌ها و دیگر حمایت‌های سازمانی عموماً با کلید مدارکی باطنی شود که برای کسبشان شهریه پرداخت شده باشد.

کار دارد زرق و برق، اما از دست می‌دهد. کارکنان بیشتری کارشان را مهارت‌زدایی شده، بن‌بست می‌کنند، و بی‌پایان می‌دانند. این موضوع نه تنها در مورد کار بلکه حتی در مورد مهارت‌ها صادق است که برای گرفتنشان این‌گونه خود را تا خرخره در قرض فرو کرده‌اند. با این حال، کاری را بکن که دوست داری» برای توجیه هر کدام از این شرایط چیزی در چنته دارد. یعنی چیزی تلخ‌تر از این می‌تواند وجود داشته باشد که هر روز ساعت ۹ شب به خانه بروید؟ نباید از کاری که عاشقش هستی دست بشویی. آیا دلسردکننده‌تر از این هم می‌شود که تنها در صورتی می‌توانید شغلی با قرارداد کار بیابید که دو یا سه مدرک داشته باشید؟ خب، باید برای عشق کار کنید، نه پول. فصل‌های این کتاب به انتظاراتی می‌پردازند که آداب «کاری را بکن که دوست داری» به راه انداخته، فداکاری‌هایی را می‌کاوند که از ما می‌خواهد انجام دهیم، و خودبینی‌ای را بررسی می‌کنند که، براساس آن، کار

۱. Master in Fine Arts: دوره‌هایی هستند که هدفشان آموزش خلاقیت هنری است. در مورد اینکه آیا اصولاً خلاقیت قابل آموزش یا آموختن است بحث‌های زیادی میان موافقان و مخالفان ام.اف.ای جریان دارد، اما مشخص است که ام.اف.ای کسب‌وکاری پرسود و عظیم است [مترجم].

دستمزدی در خدمت منافع فرد است و نه بازار. مادامی که سعادت ما وابسته به درآمد باشد، و درآمد وابسته به کار، عشق انگیزه‌ای فرعی برای انجام کار خواهد بود. تشویق کارکنان به اینکه به چیزی خلاف این تظاهر کنند کاری ریاکارانه و استثمارگرانه است. من از صمیم قلب امیدوارم کارکنان بتوانند در محل کارشان به هر ترتیبی به افتخار و موفقیت برسند. اما چنین چیزی تنها زمانی محقق می‌شود که، به جای نادیده گرفتن کارهایی که به نظر می‌رسد لذت بخش نیستند، از مشارکت تک تک کارکنان قدردانی شود و کاری کنیم که تمام شغل‌ها «دوست داشتنی» باشند، یعنی شغل‌هایی با حقوق مناسب، امنیت شغلی، و ساعت کاری انسانی که جایی برای استراحت و فراغت داشته باشد. ممکن است عده‌ای انگشت شمار آن قدر خوش اقبال باشند که وظایف کاری‌شان را منبع عشق بیابند، اما هر کس حق دارد که عشق را در جایی بیابد کند.